

نامه با و اطهار نظر با

شیخ فضل الله و دار کشیدن او

مخدوم معظم: در شماره ۲۰۱ مجله شریفه و حید (از ۱ تا ۱۵ بهمن ماه جاری) عکسی از مرحوم شیخ فضل الله نوری بر سردار گراور کرده بودید که بسیار عکس جالبی بود و انگیزه اینجانب شد که توضیح ذیل را برای درج در آن مجله بفرستم.

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ اینجانب در گرما گرم بازار به ثبت رساندن املاک که مبالغ غیرمنتظری هم به خزانه دولت سرازیر میشد، بدو "زمین و مستغلات خواهر جنابان حسن و حسین پیرنیار که مقیم اروپا بود و بعداً" املاک دیگران را طی تشریفات و مقررات قانونی به ثبت میرساندم. و مراحل اظهارنامه تا صدور سند مالکیت دارد که بعضاً با اعتراض و دعوی مالکیت غیراستو بیش از سه ماه دوران متعارفی کار بالا میگردد و بدادگاهها میروند که با رعایت وقت و نوبت هائی که دادگاه تعیین میکند ۷ الی ۸ ماه و گاهی بیشتر بدرازا میکشید. ناچار در جلساتی که وکیل مدعی و مدعا علیه با موکلین خود جریان کار را مطرح و نیز با موکلین ملاقاتهای مینمودند حضور داشتیم و طی سه و چهار سال از بسیاری از آرائی که دادگاهها درباره دعوی حقوقی ذات البین صادر میکردند آگاه میشدم و از جمله معلوم شد که دادگاهها پس از دیدن اسناد طرفین دعوی و معطلیها و گذشت زمان و ناراحت و بی حوصله شدن اصحاب دعوی مخصوصاً کسی که در واقع ذیحق اما گرفتار اعتراض و انکار خالی از وجه اشخاص بود. در هر دادگاه که چشم قاضی به سندی می افتاد که مهر چهارگوشی به سجع " ذالک فضل الله یوتیه من یشاء " موضوع سند را تسجیل نموده بود کار دادگاه باعتبار گواهی و تسجیل شیخ فضل الله تمام میشد و در دادگستری آن ایام خیلی روشن و آشکار معروف بود که شیخ فضل الله نوری و حاج میرزا ابوطالب زنجانی - صاحبان محاضر رسمی شرعی و تسجیلات و گواهیها دفاتر منظمی دارند و هرگز ناسخ و منسوخ در آنچه نوشته و گواهی و تسجیل نموده اند، ندارند - مهر این دو بزرگوار اعتبار فوق العاده و عظیم و احترامی کلان در نزد قضات داشت. حاج شیخ در دوران پس از ظهور

مشروطیت با اصطلاح سه سال سلطنت محمد علی‌شاه بنام "استبداد صغیر" در تهران و حضرت عبدالعظیم از روی منبر و با صراحت تمام کرازا "مطالبی باین مضمون میگفت :
"مشروطه‌ای که میخواهند باید مشروعه باشد و نیست - قبول مشروطه غیر مشروعه باعث رواج فحشاء و آزادی شرب خمر و مفاسد دیگر و افسار گسیختگی مردم و بی‌اعتنائی اولیاء به اصول و مبانی و ... و ... خواهد شد ."

شیخ مردی بود - اولاً "احتیاجی به گرفتن مال از دیگران ، بسبب آنکه در مازندران علاقه‌ملکی و درآمد منظم داشت ، نداشت . ثانیاً "خیلی خوب درس خوانده بود و پنا زمانیکه زن و فرزند هم داشت در عتبات درس میخواند و خیلی خوب مراتب اجتهاد را گذرانده بود - ثالثاً "با هوش و با حضور ذهن بود و اغلب در موقع ترسیم مهرش به اوراق قبل از آنکه به ثبت‌های خود رجوع کند از خاطره اش کمک میگرفت و حاصل خاطراتش در این امور با آنچه ثبت شده بود مطابقت داشت . رابعاً "بسبب اینکه کمی متعین زندگی میکرد (مانند سید علی آقای یزدی پدر سیدضیاء الدین طباطبائی معروف و مرحوم امام جمعه خوئی کالسکه "لاندو" ساخت وین نداشت) و با سواد و مجتهد جامع‌الشرایط شناخته شده بود - تمام رجال و اولیاء امور و پادشاهان و اقران و امثالش با و بنظر اعزاز و احترام نگاه میکردند . این اوصاف او را فردی ممتاز و لازم الاحترام نموده بود . این صفت را هم باید اضافه نمایم که بسیار در ابراز عقایدش شجاع و بی باک بود و مطلقاً "از این لحاظ مانند بعضی روحانیان معاصرش ، محافظه کار نبود و ملاحظه‌ی قدرت روز را نمینمود - چنانچه قبل از دستگیری بعضی از دوستانش اقدام نمودند که از طرف وزیر مختار دولت تزاری روسیه پرچم سرخ و آبی و سفید مزین به عقاب سیاه را بالای در ورودی خانه اش نصب شود - و زمانی که خبر مثبت قضیه را به شیخ خبر دادند (باین مضمون) جواب داد "برای من و هر روحانی که باید حافظ آئین مسلمانی و قرآن باشیم ، ننگ است و هر چه بشود در مملکت خودمان بهتر از آنست که پرچم غیرمسلمان بالای سرم باشد . " - متأسفانه - مع الوصف ، بخت با شیخ تا این میزان هم یاری نکرد و شد آنچه نباید بشود .

روزی که محمد علی میرزا بمجلس برای ادای سوگند میرفت - جلوی وسیله نقلیه او از روی بام در خیابان اکباتان فعلی چند بمب بزمین کوبیدند و بمب اندازه‌ها اگر کالسکه حامل او را با اتومبیل فیاتی که تازه بایران برای شاه رسیده بود و پی در پی یکدیگر عبور میکردند - اشتباه نمیکردند محققاً "محمد علی میرزا کشته شده بود .

توضیح اینکه قیامهای رشت شامل چند عمل بود - ۱- بیرم ارمنی مردی شجاع و ماجراجو و بالفطره AVENTURIER جاه طلب و در عقایدش نسبت به سوابق تاریخی ارمنی‌ها مومن و معتقد بود که روزی برسد و بتواند به مجد و عظمت تازه‌ای برای ارمنی‌ها

خدمتی انجام بدهد مرد باهوش و حواسی بود - مردم شناس هم بود - ابهت هم در برابر زبردستان خود داشت اما سواد و مطالعاتی نداشت - این شخص از قفقاز به رشت آمد (آورده شد) و در رشت کوره‌ی آجرسازی احداث کرد و در ظاهر باین کار مشغول بود ، اما کارکنان آجر سازی همه نوعاً از ساختمان وجودی خودش بودند و درخفا با آنها به ساختن بمب و نارنجک اشتغال داشتند - و معلوم نشد که با چه هزینه و بوسیله کدام راه و چه اشخاص تعداد معتنا بیهی سلاح مدرن از جمله مسلسل‌های سبک برای حمل و نقل ، ۲ - مسلسل‌های سنگین که در موضع زمین باید فرارگیرد ، ۳ - اسلحه گرم ده فشنگی کمربن نام " ماویزر " ساخت کارخانه‌های اسلحه سازی آلمان که لوله‌ی آن نسبتاً بلند بود و زمانیکه روی قاب و غلاف چوبی خود سوار میشد - قاب آن بجای قنداق در تفنگ بکار میرفت و با قرار دادن به بدن مانند تفنگ ده تیرپی در پی می‌پراند - گلوله‌های فشنگها هم پس از خروج از لحاظ حجم بزرگ و کوبنده بودند ، مقدار قابل توجهی مواد اولیه بمب و نارنجک و قطعات فلزی آماده آنها که تهیه آن در ایران (رشت) مقدور نبود ، مباشرین قیام بدوا " حاکم رشت (آقا بالاخان سردار افخم) را که در مهمانی بود ، ترور کردند و تعدادی ماجراجو - چاقو کش قسه‌کش - ماوزرکش و شرور ارمنی و قفقازی (از همان طریقی که سلاحهای فوق الذکر رسید) از باکو و تفلیس و ایروان به رشت آمده و اردوئی برای حمله به تهران فراهم آوردند که پیرم ارمنی در رأس آنها برقرار شد .

پس از ورود محمد ولیخان سپهدار تنکابنی (از گیلان) با اتحاد و اتفاق اردوی - بختیاری از اصفهان که در بادامک (قریه‌ای در شهریار تهران) بیکدیگر ملحق شدند ، به تهران - فوراً ریاست نظمی به پیرم ارمنی واگذار شد و هر چند تعدادی پلیس و ژاندارم داوطلب ایرانی در خدمت داشتند اما اجرای مأموریت‌های فوری و کشتن ها و کارهای شدید علاوه بر عرف آنروز که ممکن بود با مسامحه‌ی مأمورین ایرانی و مسلمان روبرو شود کلاً بر عهده‌ی خاصان پیرم ارمنی ، یعنی همان آدم‌کشها و قمه‌کشهای رسیده از قفقاز بود - پیرم برای آنکه هزینه‌های نظمی بموقع انجام شود و در آمد از محل وزارت مالیه ممکن بود به تأخیر و تعویق برسد و کار نظمی فلج گردد با صوابدید آقایان سپهدار و سردار اسعد (رؤسای دو اردوی گیلان و اصفهان) اداره‌ای برای فروش تریاک (صورتاً " دلسوزی برای مردم و بنام تحدید تریاک - در صورتیکه افراطی و عادت به تریاک کشی هنوز عمومی نبود - و تهیه و فروش تریاک محدود و در دست عده‌ای کاسب و تاجر بود) بر پا کردند و یک ارمنی اصلاً " کشاورز و بی سواد ساکن چهار محال بختیاری بنام یوسف را در رأس آن اداره گذاردند - تریاکهای مردم را می‌گرفتند و یا خریداری میکردند و باندرولی روی آن چسبانده و بمقدار زیاد فوراً " بوسیله مأمورین نظمی در تمام قهوه خانه‌ها توزیع میکردند . تهران

چندین قهوه‌خانه‌نسته "آبرومند و مجلل" داشت: کرم‌آباد - زرگرآباد - قهوه‌خانه‌ی قنبر - قهوه‌خانه سید علی - قهوه‌خانه بازارچه نایب‌السلطنه و غیره و غیره که بغیر از چای و قلیان متاع دیگری نداشته و علاوه بر مغایرت سلیقه‌ی صاحبان قهوه‌خانه‌ها که با شخصیت متین و آبرومند کسب میکردند با تریاک کشی مطلقاً "پستو و جایی که در خلوت بوده و افرادی برای کشیدن تریاک مجتمع شوند هم نداشتند و این رسم از پنجاه سال قبل برای بیشتر بلکه تمام قهوه‌خانه‌ها پیدا شد - اداره تحدید هر هفته در قهوه‌خانه‌ها که پس از دخالت نظمیّه بر تعداد "تریاک کشخانه‌ها" افزوده شد و افورها را که پس از تخلیه سوخته از آن با بستن چوب آن به حقه‌ی آن نخ بندی و با مهر سربی تحدید تریاک محکم کاری مینمودند - بازرسی میکرد و سوخته‌های آنها را بلاعوض تصرف میکردند و بعد از محوطه اداری اداره‌ی تحدید تریاک دستگاهی برای پخت و پز و تبدیل سوخته به شیر تریاک درست شد - شیرها را مشابه مهر گلین مخصوص نماز ساخته - با مهر اداره به دو طرف آن به اماکنی که مردم برای شیر کشی با آنجا میرفتند و در تهران تا آن زمان در حدود هشت مکان بود تحویل میدادند اعم از آنکه مصرف داشتند یا نداشتند مانند توزیع لوله‌های تریاک هر مقدار که خود تشخیص میدادند بمتصدی آن مکان می‌قبولاندند (متأسفانه زمانیکه مرحوم داور وزیر دارائی بود - در قریه فاروج قوچان که در حقیقت قصبه‌ای بود دیدم که رئیس دارائی باین مضمون از قهوه چی مواخذه مینمود که شما فلان مقدار مصرف دارید و مقدار کمتر از ما (دارائی) میستانید، پس بقیه مصرفتان را از کجا می‌آورید و در این صحنه میکت و شلاق برای طرف مواخذه آماده بود که من نایستادم که تماشا کنم. زیرا به متصدیان دارائی به نسبت درآمدها چند صدم داده میشد و شاید مرحوم داور به این امر راضی بود ...

و خلاصه "تحدید مصرف تریاک" به نام محدود شدن توزیع - فروش - مصرف آن منتهی گردید - مجاهدین نامبرده هم جوان و محتاج بودند و تا آن وقت مکان روسی‌های تهران شخص نبود و بر حسب امر نظمیّه زینهای روسی با نصب روبانهای جالب به لبه چادر سیاهشان روی بسته زیر پیچمه مجاز شدند در کوچه و بازار خود نمائی کنند و در مجاورت کوچه‌ی منزل یین جانب (پامناار کوچه صدر اعظم نوری) چند خانه را مالکین آنها بآن مجاهدین گرایه داده بودند - از غروب آفتاب میدیدیم که مجاهدی در جلو و زن روسی با چادر با روبان خاص از عقب وارد آن خانه میشوند و بهمین احتیاج و تناسب با امر نظمیّه برای رفاه مجاهدان از منی‌هایی که در خفا و غیر آشکار مشروب می‌ساخته و تا آن زمان خریداران بخانه‌ی آنها جوع و درشیشه‌ها مشروب از آنها خریداری مینمودند اجازه داده شد که از خانه‌ی خود به بازار محلی برای فروش علنی باز کنند و نیز بمشتریان "پپاله" در استکان و پپاله مشروب

بفروشد و آنچه مرحوم شیخ پیشبینی میکرد - ظاهر گردید و مایه رسوائی است که اظهار شود - در قریبه آزادی روسی‌ها - مزلف‌هایی هم برای کسانی که انحراف جنسی داشتند - و تا آن زمان نمایش خود را درانظار نمیدادند آزادی برای خودنمایی با لباسهای عجیب و ناجور یافتند و در کوچه و بازار مردم آنها را نگاه میکردند .

مجاهدین چند روز پس از استقرار نظمیه و مسلط شدن - پیروم بر جمع آوری اسلحه که تا قبل از عزل محمد علیشاه بین تعداد زیادی افراد بنام انجمن‌های مشروطه خواه (انجمن مظفری بریاست ابراهیم حکیمی - انجمن آذربایجان به زعامت تقی زاده - انجمن فلان - انجمن بهمان) توزیع شده بود و روز بمباران مجلس شورا همان مردمان مسلح ساختمان مجلس و مسجد سپهسالار و نیز انجمن مظفری و آذربایجان را در جنب عمارت ظل السلطان - (ساختمان فعلی وزارت آموزش و پرورش) و در میدان مجلس شورا را سنگز کرده بودند - از دست مردم و باین بهانه ورود در خانه‌ی متعینین و دستبردها و اذیت و توهین بآنها - طی چهار روز چهار تن را باین شرح در میدان توپخانه (میدان سپه) جلوی ضلع غربی که اداره نظمیه بود بدار آویختند : صنیع حضرت از صاحبمنصبان صنایع نظامی و در قورخانه بود و نسبت بمحمد علیشاه تا درجه جان نثاری فدائی بود - در ورود مجاهدین هم با آنها مقابله نمود اما در برابر بمب و ماوزر و مسلسل تاب نیاورد و دستگیر شد و روز دوم میرهاشم سید تبریزی که موقع ظهور ستارخان در تبریز با او مبارزه میکرده است . و روز سوم آجودانباشی توپخانه بود و جرم او فدویت نسبت بمحمد علیشاه و روز بمباران مجلس با توپ به گنبد مسجد سپهسالار تیراندازی نمود و روز چهارم مرحوم حاج شیخ فضل‌الله را که در مورد او تعددا " توهین هم باو شد - مجاهدین ارمنی مباشر دار زدن او بودند و وقتی او را روی چهارپایه بردند - طناب را به گردنش بگذارند - مجاهد مأمور عمل شبکلاه شیخ را از سرش برداشت و با خنده و تمسخر و کف زدن عده‌ای روی ایوان نظمیه که بد بختانه میرزا مهدی پسر حاج شیخ بین آنها بود و دیگران را به کف زدن تشویق مینمود - بدار آویخته شد .

پیروم عده‌ای دیگر را هم با ذکر و تهدید آنکه باید بدار آویخته شوند مانند مجدالدوله و صدرالدین خان مستشیرالدوله (نوه مرحوم میرزا آقا خان نوری صدراعظم) جلب کرد - هر یک را چند روز در زندان نگاهداشت - این اشخاص که جمعا " عتن بودند باصطلاح خون خود را از پیروم خریداری کردند که بهای مربوط بمرحوم مستشیرالدوله را (چون تمکن نقد نداشت) خاله او (خانم شاهزاده ضیاءالدوله) به پیروم پرداخت کرد . حسنعلی برهان